

[**فصل فی الستر و الساتر** 2](#_Toc512694626)

[**ادامه مسأله پنجم** 2](#_Toc512694627)

[**وجوب ستر وجه در فرض علم به نگاه از روی شهوت** 2](#_Toc512694628)

[***بررسی صغرای حرمت اعانه بر اثم در محل بحث*** 2](#_Toc512694629)

[***بررسی کبرای حرمت اعانه بر اثم*** 2](#_Toc512694630)

[وجه أول بر عدم حرمت 2](#_Toc512694631)

[وجه دوم بر عدم حرمت 2](#_Toc512694632)

[مناقشه در وجه أول 3](#_Toc512694633)

[مناقشه در وجه دوم 4](#_Toc512694634)

[نتیجه 4](#_Toc512694635)

[دلیل عقلی بر حرمت اعانه بر اثم 4](#_Toc512694636)

[مناقشه 5](#_Toc512694637)

[سیره متشرعه بر جواز اعانه بر اثم 6](#_Toc512694638)

[روایات دال بر جواز اعانه بر اثم 7](#_Toc512694639)

[مناقشه در روایات دال بر جواز اعانه بر اثم 7](#_Toc512694640)

[مناقشه در سیره بر جواز اعانه بر اثم 9](#_Toc512694641)

[**مسأله ششم** 10](#_Toc512694642)

**موضوع**: ادامه مسأله پنجم/بررسی حرمت اعانه بر اثم /فصل فی الستر و الساتر /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در مسأله پنجم بود که صاحب عروه فرمود « اگر زنی در نماز بداند که أجنبی از روی ریبه یا به قصد شهوت به روی او نگاه می کند واجب است روی خود را ستر کند ولی اگر ستر نکند نماز او باطل نیست» و چهار مطلب در ذیل کلام صاحب عروه بیان کردیم. در مطلب چهارم بحث راجع به کبرای حرمت اعانه بر اثم واقع شد که در این جلسه بحث را دنبال خواهیم کرد.

**فصل فی الستر و الساتر**

**ادامه مسأله پنجم**

**وجوب ستر وجه در فرض علم به نگاه از روی شهوت**

**بحث راجع به این بود که:**

**صاحب عروه فرمود:** اگر زنی در نماز بداند که أجنبی از روی ریبه یا به قصد شهوت به روی او نگاه می کند واجب است روی خود را ستر کند ولی اگر ستر نکند نماز او باطل نیست.

***بررسی صغرای حرمت اعانه بر اثم در محل بحث***

**این که صاحب عروه فرمود «واجب است روی خود را ستر کند»:**

عرض کردیم از باب حرمت اعانه بر اثم است چون در کتاب نکاح هم مشابه این را مطرح کرد؛ و ما اشکال کردیم که این کار، مصداق اعانه بر اثم نیست؛ ایجاد موضوع برای ارتکاب حرام توسط دیگران اگر به این قصد نباشد که او مرتکب حرام بشود، اعانه بر اثم نیست؛ مثل این که شخصی کار خیری انجام می دهد و می داند که دیگری به خاطر این کار خیر، به او ناسزا خواهد گفت که کار او، اعانه بر اثم نیست.

***بررسی کبرای حرمت اعانه بر اثم***

### وجه أول بر عدم حرمت

**1-مرحوم ایروانی و مرحوم خویی فرمودند:** اعانه بر اثم حرام نیست و تنها تعاون بر اثم حرام است «لاتعاونوا علی الإثم و العدوان» و با اعانه بر ظلم فرق می کند که دلیل بر حرمت دارد.

### وجه دوم بر عدم حرمت

**2-مرحوم ایرونی اشکال دیگری کرده است که**: به قرینه سیاق، که «تعاونوا علی البرّ و التقوی» که حکم غیر الزامی و مستحب است در کنار «لاتعانوا» ذکر شده است دیگر «لاتعاونوا علی الاثم» هم ظهور در حکم الزامی و حرمت پیدا نمی کند.

**به نظر ما هر دو بیان اشکال دارد:**

#### مناقشه در وجه أول

**1-أما این که فرمودند «تعاون غیر از اعانه بر اثم است»:**

ترجمه فارسی تعاون، همیاری کردن بر گناه و همدیگر را بر گناه یاری کردن است و این معنا، عرفاً صدق می کند؛ به طور مجموعی که حساب می کنیم اگر شما دوستان را بر گناهی یاری کنید و دوست شما هم شما را بر مشابه این گناه یا گناه دیگر یاری کند، عرف می گوید که همدیگر را بر گناه یاری کردید.

**و ما فرمایش امام قدس سره را نمی گوییم که**: فرمود « لاتعاونوا علی الإثم أصلاً شامل صدور حرام به طور مشترک از دو نفر نمی شود و اگر دو نفر به طور مشترک مرتکب حرامی مثل قتل شوند تعاونوا علی الاثم و العدوان صدق نمی کند و هیچکدام عون دیگری نبود بلکه هر کدام فاعل بالمباشره بودند»؛

**زیرا این فرمایش صحیح نیست**: و بالأخره ولو فعل از این دو نفر صادر شد ولی صدق می کند که همدیگر را بر قتل انسان یاری کردند ولو این نحو از یاری کردن که فعل در آن، مستند به هر دو می باشد.

**ما این فرمایش امام قدس سره را هم که می فرمودند**: «اگر یک نفر دیگری را بر گناه اعانه کند ولو تعاون صدق نکند و تعاون در صورتی صادق باشد که طرف مقابل هم بر یک گناه دیگر، این شخص را کمک کند ولی عرف الغای خصوصیت می کند به جایی که اعانه انفرادی است»؛

**صحیح نمی دانیم:** به نظر ما الغای خصوصیت نیازی ندارد و عرف از این تعبیر که «همدیگر را بر گناه یاری نکنید» انحلالیت می فهمد و یک نهی انحلالی است و با کلمه «تضارب» فرق می کند که بر «ضرب زید عمرواً» صادق نیست و اگر گفتند «لاتضاربا» به این معنا است که «همدیگر را نزنید» و در اینجا باید الغای خصوصیت بکنیم به جایی که تنها یک نفر را می زند ولی متفاهم عرفی از «همدیگر را بر گناه یاری نکنید» نهی از اعانه بر اثم است؛ شبیه «لاتنابزوا بالألقاب» که ظهور ندارد در این که برای جایی است که زید مرا با نام بد خطاب کند و من هم او را با نام بد، خطاب کنم؛ بلکه «تنابز» به لحاظ انحلالیّت است یعنی وقتی در جامعه، برخی دیگران را به لقب زشت صدا می کنند تعبیر «لاتنابزوا بالألقاب» صحیح است یعنی همدیگر را با اسم های زشت صدا نکنید و متفاهم عرفی این نیست که متقابلاً همدیگر را با اسم بد، صدا نکنید. و لذا اگر یک نفر هم دیگری را که أصلاً أهل حرف رکیک زدن نیست با یک لفظ زشت خطاب کند مشمول آیه قرآن می شود و نیازی به الغای خصوصیت ندارد و اطلاق لفظ شامل اعانه بر اثم ولو اعانه یک طرفه می شود.

ظاهر تعاون، همدیگر را یاری کردن است ولو بر جنس اثم باشد و بر فرد اثم نباشد؛ یک فرد از اثم اگر بخواهد تعاون بر آن صدق کند حتماً باید از هر دو صادر شود. اطلاق تعاون بر اثم، شامل تعاون بر اثم و طبیعی اثم می شود و شاهد ما همین تنابز بالألقاب است.

متفاهم عرفی از این که «همدیگر را با القاب زشت صدا نکنید» چیست؟ آیا مراد این است که اگر زید با لفظ زشت عمروا را صدا کند ولی عمروا او را با لفظ زشت صدا نکند مشمول این آیه نیست؟! این، خلاف ظاهر است. تعاون بر اثم هم همین طور است و همین معنا فهمیده می شود و مشهور هم همین گونه فهمیده اند منتها مرحوم ایروانی اشکال کرده و مرحوم خویی و مرحوم استاد دنبال این اشکال را گرفته اند. بله «همدیگر را بر گناه یاری نکنید» به نحو قضیه حقیقیه است به این معنا که به دیگران در گناه و ستم کمک نکنید.

#### مناقشه در وجه دوم

**2-این که محقق ایروانی فرمود: «اقتران لاتعاونوا علی الإثم به تعاونو علی البرّ، ظهور لاتعانوا را در حکم الزامی از بین می برد؛**

این استظهار صحیح نیست؛ مثل این که خطابی بگوید: «صم طول السنه و لاتصم یوم العید»؛ هر روز روزه بگیر ولی روز عید را روزه نگیر، به هر عالمی احترام بگذار ولی به ناصبی احترام نگذار؛ آیا صحیح است بگوییم چون عبارت أول مثل صم طول السنه، استحبابی است پس لاتصم یوم العید هم کراهتی است؟!

قطعاً تعاون بر برّ و تقوا وجوبی نیست و لسانش لسان وجوبی نیست؛ «در کار های خیر همدیگر را یاری کنید» این لسان، لسان وجوب نیست.

## نتیجه

**لذا به نظر ما دلالت آیه بر حرمت اعانه بر اثم تمام است.**

## دلیل عقلی بر حرمت اعانه بر اثم

**این که امام قدس سره فرمودند:** «حرمت اعانه بر اثم دلیل عقلی دارد. و عقل که اعانه بر اثم را قبیح می داند دائر مدار لفظ هم نیست؛ لفظ اعانه بر اثم بر، ایجاد مقدمه فعل حرام از غیر بدون قصد تسبیب، عرفاً صدق نمی کند ولی ما دائر مدار لفظ نیستیم و عقل ایجاد مقدمه ای که می دانم دیگری از آن استفاده حرام می کند، قبیح می داند»

### مناقشه

**انصافاً این استدلال ناتمام است:** کدام عقل همچون حکمی می کند؟ من انگور می فروشم به کسی که می دانم او با این انگور مشروب تولید می کند؛ آیا عقل می گوید این کار، حرام است؟! راننده ای که می داند مسافر او می خواهد به فلان اداره برود و رشوه بدهد یا در فلان مرکز فساد برود و فساد کند آیا عقل می گوید که بر راننده حرام است او را به مقصد برساند؟! عقل ما که این را نمی گوید.

بله اگر مقدمه، منحصره است و اگر من این کار را نکنم، این شخص مرتکب حرام نمی شود در این صورت، لقائل أن یقول که فحوای وجوب نهی از منکر اقتضا می کند که نباید این کار را مرتکب شوم. ولی ما این را هم صحیح نمی دانیم زیرا غیر از این که این استدلال تمسّک به حکم عقل نیست، خطاب وجوب نهی از منکر هم این مطلب را اقتضا ندارد و نهی از منکر جای خود و این بحث هم جای خود را دارد؛ او را نهی از منکر می کنیم ولی این که بدون قصد تسبیب بلکه تنها به قصد کار خود مقدمه حرام را ایجاد کند چه اشکالی دارد؟؛ این شخص راننده است و مسافری می خواهد به مسجد برود او را می رساند و کسی دیگر می خواهد به محل فساد برود او را هم به مقصد می رساند و در عین حال نهی از منکر هم با احتمال تأثیر بر این شخص واجب باشد؛ این، چه تنافی با هم دارد؟! فحوای نهی از منکر چه ظهوری دارد در این که اگر این شخص را به مرکز فساد برساند حرام است با این که او را نهی انشائی کرد؟ (نهی عملی و کتک زدن واجب نیست و آقای سیستانی فرمودند که باید به اذن حاکم شرع باشد و مشهور اذن حاکم شرع را لازم نمی دانستند ولی نهی عملی وجوب ندارد و اگر وجوب داشت اختصاصی به راننده نداشت و شما هم که کنار این شخصی که به مرکز فساد می رود نشسته اید وقتی متوجّه می شوید این شخص به مرکز فساد می رود، واجب می بود که او را کتک بزنید. ما دلیلی بر وجوب نهی عملی پیدا نکردیم بلکه برخی مثل آقای سیستانی جواز آن را هم مشروط به اجازه حاکم شرع دانستند)؟

عقلی که ما داریم این دلیل عقلی را قبول نمی کند. بله اعانه بر اثم به قصد صدور اثم از غیر، خلاف فحوای نهی از منکر است ولی فرض این است که قصدش این نیست که دیگری مرتکب حرام بشود بلکه کار خود را انجام می دهد مثل این که نانوا است و نان می پزد و می داند این شخص می خواهد با خرید این نان، روزه خواری کند.

نکته: این که در روایت ذکر شده است: « مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص- فَقَالَ إِنَّ أُمِّي لَا تَدْفَعُ يَدَ لَامِسٍ فَقَالَ فَاحْبِسْهَا- قَالَ قَدْ فَعَلْتُ قَالَ فَامْنَعْ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْهَا- قَالَ قَدْ فَعَلْتُ قَالَ قَيِّدْهَا- فَإِنَّكَ لَا تَبَرُّهَا بِشَيْ‌ءٍ أَفْضَلَ مِنْ أَنْ تَمْنَعَهَا- مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.[[1]](#footnote-1)» این روایت می گوید می توانی مادرت را حبس کنی و «احبسها» در مقام توهّم حظر بود و حبس مادر برّ بود «انک لا تبرّها بشیء أفضل من أن تنعها من محارم الله» و واجب نبود.

**أما این که امام قدس سره فرمودند**: لفظ اعانه بر اثم، در جایی که قصد تسبیب إلی الحرام ندارم، صادق نیست؛

**به نظر ما ناتمام است:** مثل این که کسی می خواهد دیگری را بزند و می گوید تفنگ را به من بده و ما هم بدون این که قصد کنیم که دیگری را بکشد تفنگ را به او می دهیم و از این باب که از ما چیزی خواست به او تفنگ را می دهیم و قصد تسبیب به حرام نداریم؛ آیا عرفاً در اینجا اعانه بر اثم صدق نمی کند؟! راننده ای که شخص را به مرکز فساد می رساند ولو قصد ندارد که مسافرش مرتکب حرام شود نمی گویند اعانه بر اثم کرد؟! ما می گوییم اعانه بر اثم نداریم و هر چند دلیل عقلی بر حرمت نداریم ولی دلیل لفظی، حرمت آن را ثابت می کند.

**بله نسبت به مقدمات بعیده، بعید نیست که عرفاً تا قصد تسبیب نداشته باشم اعانه بر اثم صدق نکند**؛ مثلاً نوجوانی است که به مدرسه آمده است و معلم او می داند که این نوجوان با این درس خواندن به دبیرستان و دانشگاه می رود و وارد رشته هنر و موسیقی می شود یا وارد رشته مجسمه سازی می شود و مرتکب اثم می شود؛ در اینجا عرفاً نمی گویند که این معلم دبستان، این شاگرد را بر گناه کمک کرد. بله اگر این معلم بگوید که من در تو آینده درخشانی می بینم و با این شرایطی که به وجود آمده و امکانات فراهم شده است یکی از مطربین محترم کشور خواهی شد؛ اینجا که به قصد تسبیب به حرام است اعانه بر اثم صدق می کند ولی اگر قصد تسبیب به حرام نداشته باشد با مقدمات بعیده، عرفاً اعانه بر اثم صدق نمی کند ولی در مقدمات قریبه، قصد تسبیب نمی خواهد و اعانه بر اثم صدق می کند.

قدر متیقّن از اعانه بر اثم در جایی است که دیگری مرتکب حرام می شود. و فعلاً وارد این بحث نمی شویم.

## سیره متشرعه بر جواز اعانه بر اثم

**مرحوم خویی فرمود:**

1-سیره قطعیه متشرعه بر فعل اعانه بر اثم است و روایات هم اعانه بر اثم را تجویز کرده است. و بر فرض آیه «لاتعاونوا علی الأثم» ظهور در حرمت داشته باشد باید بر کراهت حمل کنیم؛

**توضیح این که**: سیره قطعیه بر جواز بوده است؛ نانوا در ماه رمضان نان می پخته است و می دانسته که عده ای روزه خوار اند. افرادی که مسافر را جابجا می کنند که قدیم با شتر بوده است و الآن با ماشین است، این ها می دانند که بعضی از مسافرین می خواهند کار حرام کنند. و سیره متشرعه از این کار اجتناب نمی کرده است.

## روایات دال بر جواز اعانه بر اثم

2-و روایات متعددی داریم که «بیع العنب ممن یعلم أنه یصنع خمرا» جایز است بلکه برخی از روایات تعبیر می کنند که «وَ عَنْهُ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسَى قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنْ بَيْعِ الْعَصِيرِ- مِمَّنْ يُخَمِّرُهُ قَالَ حَلَالٌ- أَ لَسْنَا نَبِيعُ تَمْرَنَا مِمَّنْ يَجْعَلُهُ شَرَاباً خَبِيثاً[[2]](#footnote-2)» ما هم همین کار را می کنیم و گاهی خرما را به کسی که می دانیم خمر خبیث می سازد می فروشیم. و در روایت دیگر است که ابن فضال می گوید به امام رضا علیه السلام نامه نوشتم: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع أَسْأَلُهُ عَنْ قَوْمٍ عِنْدَنَا- يُصَلُّونَ وَ لَا يَصُومُونَ شَهْرَ رَمَضَانَ- وَ رُبَّمَا احْتَجْتُ إِلَيْهِمْ يَحْصُدُونَ لِي- فَإِذَا دَعَوْتُهُمْ إِلَى الْحَصَادِ لَمْ يُجِيبُونِي حَتَّى أُطْعِمَهُمْ- وَ هُمْ يَجِدُونَ مَنْ يُطْعِمُهُمْ فَيَذْهَبُونَ‌ إِلَيْهِمْ وَ يَدَعُونِي- وَ أَنَا أَضِيقُ مِنْ إِطْعَامِهِمْ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ- فَكَتَبَ بِخَطِّهِ أَعْرِفُهُ أَطْعِمْهُمْ[[3]](#footnote-3)»: قومی نزد ما است که نماز می خوانند ولی روزه نمی گیرند و عمداً افطار می کنند. اینها کشاورز اند و می خواهند در زمین کشاورزی من کار کنند. وقتی برای درو کردن دعوتشان می کنم می گویند اگر غذا می دهی می آییم. اگر بگویم نه نمی آیند و سراغ کسی دیگر که به آنها غذا می دهد می روند. حضرت در نامه با خط خود که خط حضرت را می شناختم فرمودند: مشکلی نیست غذا بده.

و توقّف و ضرورتی بر این کار نبود و می توانست افراد متدیّن را دعوت کند تا کار او را انجام بدهند. و در روایت هم تعبیر «ربما احتجت إلیهم» دارد و تعبیر به «ربما وقعت فی اضطرار» نمی کند؛ اضطرار نیست، احتیاج است.

### مناقشه در روایات دال بر جواز اعانه بر اثم

به نظر ما: «بیع العنب ممن یعلم أنه یصنع خمراً» مقدمه بعیده است (و مقدمه قریب مثل این است که بگوید چراغ را روشن کن تا برای شام خمر درست کنم.) و روایات مقدمه بعیده را تجویز کرده است و ما مثل امام قدس سره که فرموده اند «این روایات مخالف حکم عقل است و باید طرح شود» نمی گوییم و خلاف حکم عقل نمی دانیم خصوصاً این که اگر من نفروشم از جای دیگر خریداری می کنند و صنع الخمر آنها توقّف ندارد بر این که من به آن ها عنب بفروشم.

کسی که خمر می سازد تا دیگران استفاده کنند مرتکب حرام می شود ولی کسی که خودش خمر می سازد تا خودش خمر بخورد دو حرام مرتکب نشده است و صنع خمر مقدمه حرام است و دلیل نداریم که شخص شارب الخمر که خودش انگور می خرد و آبش را می گیرد و روی شعله می گذارد، هر کاری که می کند یک حرام مرتکب شده است.

و ما از روایت «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ وَاقِدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ ع فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَهَى أَنْ يُشْتَرَى الْخَمْرُ- وَ أَنْ يُسْقَى الْخَمْرُ- وَ قَالَ لَعَنَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَ غَارِسَهَا- وَ عَاصِرَهَا وَ شَارِبَهَا- وَ سَاقِيَهَا وَ بَائِعَهَا وَ مُشْتَرِيَهَا- وَ آكِلَ ثَمَنِهَا وَ حَامِلَهَا وَ الْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ[[4]](#footnote-4)» این استظهار را نمی کنیم که «این شخص که عاصر و ملعون است، اگر خودش شارب باشد لعنش به خاطر مقدماتش است و ذی المقدمه هم یک حرام مستقل است یعنی شارب الخمر مرتکب چندین حرام شده است». و بر فرض هم این استظهار درست باشد و صنع الخمر توسط این شخص حرام باشد، شارع بیع العنب را تجویز کرد حال ممکن است از باب مقدمه بعیده باشد و شاید هم از باب دلیل خاص باشد.

**و نهایت این است که**: اگر خلاف فحوای نهی از منکر باشد بر جایی حمل می کنیم که اگر من نفروشم از کسی دیگر می خرد. و امام قدس سره همین را هم عقلاً قبیح دانسته است که اگر تو نفروشی دیگری می خرد، دلیل نمی شود که تو نفروشی. [مثل این که کسی بگوید «اگر این کار را نکنم کسی دیگر این کار را انجام می دهد» که به قولی این استدلال شبیه استدلال فاضل حائری است. گفت فاضل حائری چه کسی است؟ گفت همان ساربان (علیه اللعنه) است که انگشت امام حسین علیه السلام را قطع کرد و گفت اگر من قطع نکنم کسی دیگر قطع می کند. گفت به چه مناسبت فاضل حائری شد؟ گفت: در کربلا که بود حائری بود و استدلالش هم نشان می دهد که آدم باسواد و فاضلی بوده است.]

**مقام ها فرق می کند**: گاهی فعل حرام است و می گوید اگر من نکنم کسی دیگر انجام می دهد، این استدلال مجوّز نیست؛ مثل این که اگر من، این بی گناه را شکنجه نکنم دیگری او را شکنجه می کند که شکنجه در این صورت جایز نیست. ولی گاهی خود فعل حرام نیست بلکه به عنوان اعانه بر اثم حرام است از باب این که خلاف فحوای نهی از منکر است؛ گاهی حرام متوقّف بر فعل من نیست و اگر من این مقدمه را انجام ندهم دیگری آن را انجام می دهد در این صورت اصلاً فعل من خلاف فحوای نهی از منکر نخواهد بود و عقلاً هم قبیح نیست (مثل این که صدها انگور فروش هست که اگر من نفروشم دیگری می فروشد) و نهایت می گوییم «بیع العنب ممن یعلم أنه یصنع خمرا» بر جایی حمل می شود که صدور حرام از غیر متوقف بر فعل من نیست و اگر توقّف داشت فیه اشکال زیرا جزماً یا احتمالاً خلاف فحوای نهی از منکر است و لذا ما احتیاط می کنیم.

**خلاصه عرض ما این است که**: ما قائل به جواز بیع العنب ممن یعلم أنه یصنع خمرا، می شویم یا به این خاطر که عرفاً مقدمه بعیده است و به قصد تسبیب به حرام هم انجام نمی دهد لذا عرفاً اعانه بر اثم صادق نیست که البته این مطلب جای مناقشه دارد و بعید نیست اعانه بر اثم صادق باشد.

وجه دیگر این است که دلیل خاص داریم؛ اعانه بر اثم حرام است مگر در مورد بیع العنب ممن یعلم أنه یصنع خمرا و افطار شخصی که روزه خوار است و أمثال ذلک فما دونه؛ و اطلاق دلیل بقیه موارد را می گیرد مثل این که کسی بپرسد که آدرس فلان مرکز فساد کجاست؟ او هم آدرس را بدهد که این کار اعانه بر اثم است و اطلاق دلیل حرمت اعانه بر اثم شاملش می شود. انگور را بفروشی به کسی که شراب می سازد جایز است ولی این که خود مشروب را از ویترین بیاورد و به کسی بدهد حرام است و خود روایت هم تعبیر می کند که «لعن الله ساقیها».

آقای سیستانی مثل مرحوم خویی اعانه بر اثم را حرام نمی داند لذا اگر خمر را به شخص تقدیم نکند و جلوی او نگذارد و خنزیر را هم علی الأحوط وجوباً تقدیم شخص نکند؛ اگر میته تقدیم کند یا شخصی را سوار کند و به مرکز فساد برساند اعانه بر اثم است ولی حرام نیست. ولی ما این را نمی گوییم و به نظر ما اعانه بر اثم حرام است.

### مناقشه در سیره بر جواز اعانه بر اثم

**أما این که مرحوم خویی فرمودند: سیره بر اعانه بر اثم بوده است و لذا قرینه بر حمل لاتعاونوا بر کراهت می شود؛**

ما همچون سیره ای را احراز نکردیم که واقعاً علم تفصیلی داشته اند به این که این شخص می خواهد نان بخرد و در ماه رمضان صبحانه بخورد و بی دین هم است و افطارش هم از روی عذر نیست؛ واقعاً آیا سیره را احراز کردیم؟! و این که علم اجمالی دارد که برخی نان را برای افطار عمدی می خرند؛ مردم نمی توانند به این خاطر کار خود را تعطیل کنند. بله اگر این علم اجمالی بود سیره بر جواز اعانه بر اثم در این موارد است. ولی با علم تفصیلی هم سیره بوده است؟ این را نمی توان گفت.

اعانه بر ظلم، قطعاً حرام است و حرمتش از مسلّمات است و روایات هم داریم و خود مرحوم خویی هم قبول کردند: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‌ قَالَ: الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَ الْمُعِينُ لَهُ- وَ الرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثَتُهُمْ.[[5]](#footnote-5)

اگر به یک ظالمی ماشین کرایه بدهد که ظلم کند اعانه بر ظلم می شود ولی اگر ماشین کرایه می دهد تا ظالم به تفریح و مسافرت برود عرفاً اعانه بر اثم و ظلم نیست. بله روایت صفوان جمّال چنین می گوید: که حضرت فرمود من از همه کار تو خوشم می آید ولی از یک کار تو ناراحتم. گفت از کدام کار؟ فرمود: چرا به هارون شتر کرایه دادی تا به حج برود. صفوان بن مهران جمال عرض کرد که من با این ها نمی روم و کسی را با اینها می فرستم. حضرت فرمود: آیا دوست داری که این ها سالم برگردند و کرایه تو را بدهند. گفت: بله. حضرت فرمود: من أحب بقاء الظالمین فهو منهم.[[6]](#footnote-6)

این روایت قطعاً حکم استحبابی است و حبّ بقای ظالم به این خاطر که به او بدهکار است و اگر زود بمیرد بدهی را نمی دهد؛ حرمت این مقدار خلاف مرتکز متشرّعه است و تعبیر «فهم منهم» یعنی ادّعائاً و مبالغةً از آن ها است و گرنه برای عمّال ظلمه کاری می کردند و جنس نسیه به عمّال ظلمه می فروختند یا به عنوان جوائز السلطان حقوق می گیرد و دوست دارد و ته دلش دوست دارد که سلطان بماند و به او جایزه بدهد چون قول داده به او جایزه بدهد، ولی کاری نمی کند که اعانه بر ظلم بشود. آیا به صرف این حبّ قلبی عقاب بشود؟! این، خلاف ارتکاز متشرّعه است و روایت باید بر حکم تنزیهی حمل شود.

**مسأله ششم**

يجب على المرأة ستر رقبتها حال الصلاة‌ و كذا تحت ذقنها حتى المقدار الذي يرى منه عند اختمارها على الأحوط‌

بر زن واجب است که گردن خود را در حال نماز بپوشاند. (که این قسمت را بحث کردیم) و زیر چانه حتّی مقداری که وقتی روسری می پوشد پوشیده نمی شود را باید بپوشاند؛ که ما عرض کردیم وجوبی ندارد و دلیلی نداریم که قسمتی که لایسترها الخمار عادتاً، باید در نماز پوشانده شود و أصل برائت است.

در جلسه بعد وارد مسأله هفتم می شویم.

1. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج28، ص150، أبواب حدّ الزنا، باب48، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/28/150/محارم) [↑](#footnote-ref-1)
2. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج17، ص231، أبواب ما یکتسب به، باب58، ح8، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/17/231/نبیع) [↑](#footnote-ref-2)
3. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج10، ص363، أبواب احکام شهر رمضان، باب36، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/10/363/یطعمهم) [↑](#footnote-ref-3)
4. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج17، ص224، أبواب ما یکتسب به، باب55، ح5، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/17/224/عاصرها) [↑](#footnote-ref-4)
5. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج16، ص55، أبواب جهاد النفس، باب80، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/16/55/العامل) [↑](#footnote-ref-5)
6. مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ فِي كِتَابِ الرِّجَالِ عَنْ حَمْدَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الرَّازِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَّالِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ ع فَقَالَ لِي يَا صَفْوَانُ كُلُّ شَيْ‌ءٍ مِنْكَ حَسَنٌ جَمِيلٌ مَا خَلَا شَيْئاً وَاحِداً- قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَيُّ شَيْ‌ءٍ- قَالَ إِكْرَاؤُكَ جِمَالَكَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ يَعْنِي هَارُونَ- قُلْتُ وَ اللَّهِ مَا أَكْرَيْتُهُ أَشَراً وَ لَا بَطَراً- وَ لَا لِلصَّيْدِ وَ لَا لِلَّهْوِ- وَ لَكِنِّي أَكْرَيْتُهُ لِهَذَا الطَّرِيقِ يَعْنِي طَرِيقَ مَكَّةَ- وَ لَا أَتَوَلَّاهُ بِنَفْسِي وَ لَكِنِّي أَبْعَثُ مَعَهُ غِلْمَانِي- فَقَالَ لِي يَا صَفْوَانُ أَ يَقَعُ كِرَاؤُكَ عَلَيْهِمْ- قُلْتُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ- فَقَالَ لِي أَ تُحِبُّ بَقَاءَهُمْ حَتَّى يَخْرُجَ كِرَاؤُكَ- قُلْتُ نَعَمْ قَالَ مَنْ أَحَبَّ بَقَاءَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ- وَ مَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرَدَ النَّارَ- قَالَ صَفْوَانُ فَذَهَبْتُ فَبِعْتُ جِمَالِي عَنْ آخِرِهَا- فَبَلَغَ ذَلِكَ إِلَى هَارُونَ‌ فَدَعَانِي فَقَالَ لِي- يَا صَفْوَانُ بَلَغَنِي أَنَّكَ بِعْتَ جِمَالَكَ قُلْتُ نَعَمْ- قَالَ وَ لِمَ قُلْتُ أَنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ- وَ إِنَّ الْغِلْمَانَ لَا يَفُونَ بِالْأَعْمَالِ- فَقَالَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ إِنِّي لَأَعْلَمُ مَنْ أَشَارَ عَلَيْكَ بِهَذَا- أَشَارَ عَلَيْكَ بِهَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ- قُلْتُ مَا لِي وَ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ- فَقَالَ دَعْ هَذَا عَنْكَ فَوَ اللَّهِ لَوْ لَا حُسْنُ صُحْبَتِكَ لَقَتَلْتُكَ / وسائل الشيعة، ج‌17، ص: 182‌ [↑](#footnote-ref-6)